

---

## فروغ و شعرش در زندان گفتمان

---

زهرا پارساپور

دکترای ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Email: zparsapoor@yahoo.com

---

### ■ چکیده

اگر محوری‌ترین موضوعات هنجارشکنانه فروغ را در دفاتر شعری او جستجو کنیم، بی‌شک یکی از آنها زن، جنس و جنسیت است. اشعار، نوشته‌ها و شیوه زیست فروغ همگی رنگ و بوی اعتراض به وضعیت زنان و تبعیض جنسیتی موجود در جامعه آن روز را دارد. او در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش، غالباً از این که آدم‌ها، هنر و شعر را به دو جنس تقسیم کند، حذر می‌کرد و برای او اصل خوبی و زیبایی و درستی بود اما واقعیت‌های زندگی و فشارهای جامعه، صدای اعتراض را بلند می‌کرد. با وجود نگاه‌های عاشقانه و شاعرانه فروغ به مرد در بسیاری از اشعارش، در لابه‌لای گفتار و مصاحبه‌ها، نگاه انتقادی او به مردان نیز نمود پیدا می‌کند. این نقدها گاه صریح و بی‌پروا و توأم با دعوت به مبارزه برای تغییر است.

### ■ کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، زنان، جنس و جنسیت، گفتمان.

## مقدمه

زندگی کوتاه فروغ فرخزاد فراز و نشیب‌های زیادی داشت و فضای شعر و شخصیت او متأثر از این فراز و فرودها، در طی زمان تحولاتی را در خود رقم می‌زد. در این میان نگاه خاص فروغ به زن و جنسیت موضوعی است که در طول حیات شاعری او برجستگی خاص دارد. جایگاه و موقعیت زنان در جامعه آن روز ایران و نوع نگرش فرهنگ و جامعه به جنسیت، از مهمترین موضوعاتی است که در اشعارش به آن پرداخته است. نکته‌ای که شعر فروغ را از بیانیه و مقاله سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متمایز می‌کند، این است که فروغ غالباً به شکل مستقیم به این موضوعات نمی‌پرداخت، بلکه در حاشیه بیان تجربه‌ها و احساسات خود، آنها را مطرح می‌کرد. از این رو اگر بخواهیم نگاه و قضاوت فروغ را نسبت به جنسیت و شعر زنانه بدانیم، بهتر است درباره نگاه فروغ نسبت به خودش و شعرش تحقیق کنیم.

فروغ در مجموعه اشعار خود به ویژه در دفاتر شعری اولیه‌اش، کمتر درباره دیگران صحبت کرده است. انگیزه وی در سرودن شعر، غالباً انگیزه‌های درونی، فردی و شخصی بوده، و اگر درباره دیگران و موضوعات اجتماعی، سیاسی و اعتقادی سخن می‌گوید، غالباً موضوعاتی است که به نوعی به خود او مربوط می‌شوند. دیگرانی چون خواهرش، مادرش، همسرش، فرزندش که در کنار او هستند و مسائلی چون قانون و عدالت، جنسیت، نظم و مباحث فرهنگی که خودش با آن مواجه شده، و می‌خواهد نگاه خودش را نسبت به آنها بیان کند.

او در نقش یک مصلح اجتماعی، یک فیلسوف، یک روشنفکر ظاهر نمی‌شود. او شاعری است که متأثر از امواج احساسات، افکار و اندیشه‌ها و نظرگاه‌های شخصی خود به زبان می‌آید و می‌سراید و حتی دغدغه این را ندارد که خوانندگان قادرند منظومه فکری او را از مطاوی اشعار او دریابند یا نه. او به صراحت در پاسخ خواننده‌ای که می‌خواهد منظور او را از بیان عبارتی در قالب اندیشه مشخصی بیان کند، می‌گوید: «اشکال کار در این است که شما در شعرهای من دنبال یک خط روشن و خیلی مشخص فکری می‌گردید، من فیلسوف نیستم و هیچ فلسفه خاصی را در شعرهایم دنبال نمی‌کنم. من شاید بشود گفت، یک جور دیدی دارم نسبت به قضایای مختلف. منطق این دید یک منطق حسی است» (به نقل از شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۵۹).

این ویژگی موجب می‌شود که فروغ در اشعارش آنچه را خود حس و تجربه کرده، بیان کند و نه آنچه خواننده و شنیده و جامعه به او تلقین کرده است. در این مسیر با خود صادق است و چارچوب معیارها و ارزش‌ها و انتظارات اطرافیان و جامعه و حتی تاریخ ادبیات فارسی را بر نمی‌تابد و برای این انتخابش هزینه‌ای زیاد نیز می‌پردازد. نگاه او به زن و مرد و نوع رابطه میان این دو، نمونه‌ی روشنی از این هنجارشکنی است که البته باز باید تأکید کرد که انگیزه‌های فمینیستی و زن‌گرایانه و یا تفکری منسجم روشنفکرانه عامل آن نبوده، بلکه انگیزه‌ی همه‌ی این هنجارشکنی‌ها درونی، و متأثر از تجربه‌های فردی و شخصی اوست. تجربه‌هایی که در وجود هزاران زن در طول تاریخ این سرزمین رخ داده، اما آنان زبان و زمینه یا جرأت فروغ را برای بیان نداشتند و اسارت و عصیان خود را فرو خوردند. جامعه‌ی ایرانی مبتنی بر ارزش‌های ایرانی و اسلامی، فروغ را نه در حیات خود و نه بعد از مرگش به خاطر این عصیان و بی‌پردگی تحسین نکرد و نمی‌کند؛ حتی امروز که با نزدیک‌ترین کسان او یعنی ابراهیم گلستان درباره‌ی فروغ صحبت می‌شود، او درباره‌ی نسبت خود با فروغ محتاطانه سخن می‌گوید. در این مجال بر آنیم که نگرش تازه و هنجارشکنانه و نقد فروغ را نسبت به گفتمان مسلط بر جامعه‌ی آن روز که در امتداد سنت، زنان و شعر زنانه را مدیریت می‌کرد، تبیین کنیم.

### زن در زندان گفتمان

اگر محوری‌ترین موضوعات هنجارشکنانه‌ی فروغ را در دفاتر شعری او جستجو کنیم، بی‌شک یکی از آنها، زن، جنس و جنسیت است. اشعار، نوشته‌ها و شیوه‌ی زیست فروغ همگی رنگ و بوی اعتراض به وضعیت زنان و تبعیض جنسیتی موجود در جامعه‌ی آن روز را دارد. او در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش غالباً از این که آدم‌ها، هنر و شعر را به دو جنس تقسیم کند، حذر می‌کرد. برای او، اصل، خوبی و زیبایی و درستی بود، اما واقعیت‌های زندگی و فشارهای جامعه صدای اعتراضش را بلند می‌کرد. با وجود نگاه‌های عاشقانه و شاعرانه‌ی فروغ به مرد، در بسیاری از اشعارش، در لابه‌لای گفتار و مصاحبه‌ها، نگاه انتقادی او به مردان نیز نمود پیدا می‌کند. این نقدها گاه صریح و بی‌پروا و توأم با دعوت به مبارزه برای تغییر است.

کراچی در هر سه مرحله‌ای که در حیات فکری و هنری فروغ قائل می‌شود، این هنجارشکنی و نگاه متفاوت وی را به زن و جنسیت نشان می‌دهد. او ویژگی نخستین مرحله شعری فروغ را داشتن زبانی سرشار از احساس‌های زنانه و دیدی رمانتیک می‌داند. فروغ در مجموعه دیوار که در ادامه مجموعه اسیر است، عشق اروتیک فارسی را به تصویر می‌کشد. در این مجموعه، فروغ، زنی است که هیچ مسئله‌ای جز عشق نمی‌شناسد. جنجالی‌ترین شعر این مجموعه، شعر گناه است که در گروه ادبیات اعترافی قرار می‌گیرد. ویژگی مرحله دوم شعری او، اعتراض با زبانی خاص علیه ارزش‌های فرهنگی محدودکننده و جستجو برای یافتن هویت بود. در مجموعه عصیان، هنوز فروغ همان زن عاشق است. از هفده قطعه شعر، هشت قطعه آن گرچه مضمونی عاشقانه دارد، اما خاطرات اندوهناک زنی است عاشق که به گذشته خود می‌نگرد. در عین حال چهار قطعه این مجموعه خطاب به خداست و پرسش‌های بی‌پایان وی از خدا شروع می‌شود که چرا به دنیا آمده، چرا باید خطا کند و چه خواهد شد. با این سؤالات، فروغ در پی شناخت خود و شناخت نقش و موقعیت زن است.

کراچی ویژگی مرحله سوم شعر او را تکامل و کشف دنیای درون خودش با زبانی فراجنسیتی و دیدی جهانی و وسیع و فردیتی مستقل می‌داند. در مجموعه تولدی دیگر که در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ سروده شده، سیزده شعر کاملاً عاشقانه است، و دوازده شعر به نوعی به زن مربوط می‌شود، و ده شعر دیگر موضوعاتی متفاوت دارد. این مجموعه از فضای شخصی ملتهب گذشته و تا حدی فاصله گرفته، چهره مادر، مادر بزرگ و زنان عادی را نیز به تصویر کشیده است. مسائل اجتماعی نیز تا حدودی در آن مطرح می‌شود. در مجموعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، زنی است که از محدوده جنسیت و جغرافیا گذشته و مستقل و متکی به خود، به مسائل اجتماعی و آرمان‌های انسانی توجه دارد. او صدای زنان دیگر از جمله مادر و خواهر و مادر بزرگ و ... است (کراچی، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۱۶).

ملاحظه می‌کنیم که زن و جنسیت در سراسر حیات شعری فروغ، دغدغه اصلی او به شمار می‌آمده، هر چند به نظر می‌رسد نمی‌توان سیر خاص منطقی برای تفکر و نگاه او در مجموعه‌های شعری او نسبت به زن در نظر گرفت. شعر فروغ، مدام زیر تأثیر

امواج احساسات و رخدادهای زندگی‌اش در حال رفت و برگشت است. فرزانه میلانی، اشعار فروغ را نشانه‌ی مرحله‌ی دوم رشد کلاسیک زنان در «خرده‌فرهنگ زنان» ایرانی می‌داند که از تقلید و درونی‌سازی عبور کرده و به اعتراض و خودشناسی ختم می‌شود. به عبارت دیگر، اشعاری که در مجموعه‌ی اسیر آمده‌اند، عمدتاً بیانی‌های زنانه‌ی هستند که نشان‌دهنده‌ی تنشی جدی بین درک شاعر از رهایی و آزادی و سیستم ارزشی نهادینه شده است (به نقل از هیلمن، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

تساوی و آزادی زنان، دو دغدغه‌ی اصلی فروغ است که گاه به صراحت و گاه در قالب تصاویر شاعرانه درباره‌ی آنها سخن می‌گوید و شعر می‌سراید. او در نامه‌ای که در ۱۲ دی‌ماه ۱۳۳۴ از اهواز به یکی از نشریات نوشته، می‌گوید: «آرزوی من، آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت و در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می‌برم» (فرخزاد، ۱۳۳۳). در چارپاره‌ای که خطاب به خواهرش سروده، مرد را مسبب اسارت و بی‌عدالتی می‌داند:

خیز از جا پی آزادی خویش خواهر من، ز چه رو خاموشی

خیز از جا که باید زین پس، خون مردان ستمگر نوشی (همان: ۱۴۰).

جالب اینجاست که این نگاه تبعیض‌آمیز، خاص مردان سنتی نیست و آن را در میان روشنفکران زمان او نیز می‌توان سراغ گرفت. محمود آزاد در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ در این باره می‌گوید: «درک کوتاه‌فکرانه‌ی روشنفکران ایرانی از موضوعات جنسی و عاطفی و برخورد و رفتار آنها با زنان، غم‌انگیز و ترسناک است!» (به نقل از هیلمن، ۱۳۹۵: ۸۳). از این رو در میان منتقدان فروغ، شخصیت‌های ادبی، تحصیل‌کرده‌ها، آزادی‌خواه‌ها و فرهیخته‌ترین روشنفکران را نیز مشاهده می‌کنیم (همان: ۱۱۳).

فروغ در مجله‌ی فردوسی سال نهم ۱۳۳۶ می‌گوید: فشار زندگی، فشار محیط، فشار زنجیرهایی که به دست و پایم بسته بود و با همه نیرویم برای ایستادگی در مقابل آنها تلاش می‌کردم، خسته و پریشانم کرده بود. من می‌خواستم یک «زن» یعنی یک بشر باشم. من می‌خواستم بگویم که من هم حق نفس کشیدن و فریادزدن دارم و دیگران می‌خواستند فریادهای مرا بر لبانم و نفسم را در سینه‌ام خفه و خاموش کنند (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۱).

فروغ در اشعارش با بهره‌گیری از صور خیال، این فشار و تنگناها را به تصویر می‌کشد. یکی از تصاویری که در ذهن و زبان فروغ از زنان تکرار می‌شود، تصویر زندانی و اسیر است. اسیر، واژه کلیدی در توصیف حال فروغ است. عنوان اولین دفتر شعری فروغ و عنوان سروده‌ای که در این دفتر آمده، اسیر است، و همین گونه هر جا در اشعارش یاد از گذشته، گریز و درد، نغمه درد و آفتاب نموده، از خود تعبیر به اسیر کرده است. تأمل در شعر اسیر، حقایق را درباره فروغ، اعتراض او به گفتمان غالب آن روز و نقش شعر در رهایی از این گفتمان آشکار می‌سازد.

تو را می‌خواهم و دانم که هرگز	به کام دل در آغوشت نگیرم
تویی آن آسمان صاف و روشن	من این کنج قفس مرغی اسیرم
ز پشت میله‌های سرد و تیره	نگاه حسرت‌م حیران به رویت
در این فکرم که دستی پیش آید	و من ناگه گشایم پر به سویت
در این فکرم که در یک لحظه غفلت	از این زندان خاموش پر بگیرم
به چشم مرد زندانبان بخندم	کنارت زندگی از سر بگیرم
در این فکرم من و دانم که هرگز	مرا یارای رفتن زین قفس نیست
اگر هم مرد زندانبان بخواهد	دگر از بهر پروازم نفس نیست
ز پشت میله‌ها هر صبح روشن	نگاه کودکی خندد به رویم
چو من سر می‌کنم آواز شادی	لبش با بوسه می‌آید به سویم
اگر ای آسمان خواهم که یک روز	از این زندان خاموش پر بگیرم
به چشم کودک گریان چه گویم	ز من بگذر که من مرغی اسیرم
من آن شمعم که با سوز دل خویش	فروزان می‌کنم ویرانه‌ای را
اگر خواهم که خاموشی‌گزینه‌م	پریشان می‌کنم کاشانه‌ای را

(۲۶-۲۷)

در این شعر که در دفتر اول با عنوان اسیر آورده شده، فروغ در قالب روایتی به شرح اسارت خود می‌پردازد. اسارتی متفاوت از آنچه در ادبیات سنتی ما از آن سخن رفته بود. این اسارت از نوع بستگی در دام معشوق یا در بند و زندان امیران بودن و یا حبس جان و روح در زندان تن و دنیا نیست. این جا فروغ به عنوان یک زن از اسارتی پنهانی

در دل گفتمانی سخن می‌گویند که قرن‌هاست زن را به زنجیر کشیده است. سخن گفتن درباره این اسارت با زبانی که همان گفتمان رقم زده، کار آسانی نیست. فروغ در نامه‌هایش به پرویز شاپور به قوانین نوشته یا نانوشته‌ای که در دل این گفتمان، زن را محدود و محصور می‌کند، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «روح من، وجود من و اعمال من در چهاردیواری قوانین سست و بی‌معنی اجتماعی محبوس مانده و من پیوسته فکر می‌کنم هر طور شده باید یک قدم از سطح عادات، بالاتر بگذارم. من این زندگی خسته‌کننده و پر از قید و بند را دوست ندارم. دلم می‌خواهد پیاده دور دنیا بگردم. من دلم می‌خواهد توی خیابان‌ها مثل بچه‌ها برقصم، بخندم، فریاد بزنم، من دلم می‌خواهد کاری کنم که نقض قانون باشد.» (ترقی، ۱۳۸۶: ۵۵).

این وضعیت - اسارت، احساس خفقان، و جدال برای رهایی - از او موجودی یاغی و عاصی می‌سازد. حاصل چنین احساسی، جز قهر و خشم نمی‌تواند باشد. می‌بینیم که فروغ، خسته از ارضای تمناهای پوچ جسمانی و خسته از جستجوی بی‌عبث برای یافتن عشقی بزرگ و متعالی، خسته از اسارت در زندان احکام و سنت‌های جامعه‌ای که هویت راستین یا زنانگی او را محکوم می‌کند، پشت پا به احکام اخلاقی و سنتی شکل گرفته در آن جامعه می‌زند و رهایی خود را در «رسوایی» و «بدنامی» می‌داند (همان: ۵۴). از خاطرات کودکی فروغ که خواهرش (پوران) نقل می‌کند، می‌توان فهمید که طبیعت فروغ از آغاز در چارچوب قوانین نوشته یا نانوشته نمی‌گنجید. فروغ پیش از آغاز سال نو می‌خواست لباس‌های نو را بپوشد و به دوستانش نشان بدهد و همین اقدام خشم مادر و کتک‌خوردن او را به همراه داشت. پوران می‌گوید: «شاید اولین بار بود که هولناکی قانون را فهمیدیم. خیلی خوشحال بودیم. شاید به این دلیل که اولین تعطیلاتی بود که با قانون‌شکنی ما آغاز می‌شد.» (به نقل از هیلمن، ۱۳۹۵: ۴۳). در سال‌های بعد این هنجارشکنی فروغ در جامعه، ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. از جمله ورود به عرصه‌هایی که باز طبق قانون نانوشته متعلق به مردان بود و یا حضور در محافل شعری و سرودن اشعار عاشقانه که باز غالباً در انحصار شاعران مرد بود و پیامدهای خاص خود را داشت (همان: ۴۸ و ۴۹).

در شعر اسیر، فروغ در قالب تشبیه و استعاره و تمثیل، با زبانی شاعرانه از زندان انفرادی و شخصی خود در دل این گفتمان سخن می‌گوید. قالب شعر اسیر، چهارپاره

است. انسجام روایی این شعر، تمامی سروده را در خدمت یک صحنه درآورده است. راوی اول شخص (فروغ) در قفسی اسیر است و زندانبان او مردی است که اجازه پرواز به او نمی‌دهد؛ اما ماجرا زمانی پیچیده می‌شود که بدانیم مطلوب این زندانی در آسمانی صاف و روشن است و او با این که می‌خواهد از قفس به شوق رسیدن به مطلوب خود رها شود، دو مانع بزرگ را پیش روی خود می‌بیند؛ موانعی که حتی اگر زندانبان غفلت کند و یا اصلاً به او رخصت خارج شدن دهد، امکان پرواز ندارد؛ یکی این که خود دیگر نفسی برای پرواز ندارد، و مانع دیگر، کودکی است که هر روز از پشت میله‌های قفس بر او بوسه می‌زند. کودکی که به او وابسته است و امکان ترک او را ندارد. از این رو راوی اسارت خود را می‌پذیرد؛ اما در نهایت می‌گوید که در همین قفس خاموش نمی‌ماند و روشنی می‌بخشد (ر.ک فروغ، ۱۳۶۸: ۲۶-۲۷).

سه شخصیت این روایت، یعنی مخاطب فروغ که با ضمیر «تو» در شعر مشخص شده، زندانبان و کودک، برای خواننده این شعر مبهم هستند. برای فهم شعر مزبور، به ناچار نیازمندیم که ماهیت آنها را روشن کنیم. برای این منظور می‌توان به زندگینامه فروغ مراجعه کرد.

دفتر اسیر را فروغ در سال ۱۳۳۴ منتشر کرد، اما تاریخ سرایش اشعار این دفتر در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ بوده است (ر.ک کراچی، ۱۳۸۳: ۷)؛ یعنی سال‌هایی که با بیشترین مشاجرات را با شاپور داشت و سرانجام در آبان ۱۳۳۴ از او جدا شد، در حالی که پسری به نام کامیار، محصول این ازدواج بود. می‌توان مبتنی بر این اطلاعات، مرد زندانبان را شاپور دانست چنان که در شعر یادی از گذشته در همین دفتر خود را اسیر او دانسته است.

شهریست در کنار آن شط پر خروش با نخل‌های در هم و شبهی پر ز نور  
شهریست در کناره آن شط و قلب من آنجا اسیر پنجه یک مرد پرغرور

همچنین مبتنی بر شرایط زندگی خصوصی او در آن دوره، می‌توان کودکی را که به خاطر او به قفس تن داده بود، کامیار دانست.

با کمک اشعار دیگر فروغ در همین دفتر، می‌توان از این روایت و ماهیت سه شخصیت مبهم حاضر در آن، برداشتن دیگر داشت. فروغ در شعری دیگر (عصیان) که در همین دفتر است، باز از اسارت خود سخن می‌گوید؛ اما زندانبان خود را نه یک فرد



که جنس مرد از جمله پدرش می‌داند، به ویژه این که تأکید می‌کند عمری او را به زندان کشیده است. در این جا به یقین اگر منظورش فقط شاپور بود، وی تنها چهار سال با او زندگی کرده بود. فروغ در چند جای این شعر از مرد به عنوان موجودی خودخواه تعبیر می‌کند که اجازه سخن گفتن به زنان را نمی‌دهند:

بیا ای مرد، ای موجود خودخواه    بیا بگشای درهای قفس را  
اگر عمری به زندانم کشیدی    رها کن دیگرم این یک نفس را

فروغ با به کار بردن اسم جنس مرد، نگاه ما را به زندانبان و اسارت گسترش می‌بخشد و از بیان دغدغه فردی و شخصی به بیان مشکلی فرهنگی و تاریخی می‌پردازد که در آن با توجیحات مختلف، زن را در اسارت نگه می‌داشتند. مبتنی بر چنین تفسیری، مطلوب آسمانی فروغ و نیز شخصیت کودک در شعر اسیر چه چیزی یا چه کسی است؟ در بخش بعدی سخن آن را پی می‌گیریم.

#### سرودن، میوه ممنوعه برای زنان

رد پای شعر زنان در طول تاریخ ادبیات، بسیار کم‌رنگ است به گونه‌ای که پیش از فروغ، شاعران نامدار زن مثل رابعه بنت کعب، قره‌العین، شمس کسمایی و پروین اعتصامی که بتوان از آنها نام برد، انگشت‌شمارند. همین شاعران اندک نیز غالباً از بیان احساسات و تخیلات زنانه در شعر خود پرهیز می‌کردند و فاصله شعر آنها با مردان، قابل توجه نبوده است. کراچی معتقد است این فقدان، ناشی از نادیده گرفتن زنان شاعری است که به عمد فراموش شده‌اند (ر.ک کراچی: ۱۳۹۴). از این رو تجربه‌ها، احساسات و تخیلات زنانه در گذشته که می‌توانست از طریق شعر و ادبیات به دست ما برسد، در غوغای شعر و شعارهای مردانه گم شده است. در زمانه فروغ نیز این نگاه نسبت به شعر زنانه و شاعران زن همچنان وجود داشت و فروغ تنها در ارتباطات انسانی و در جهان واقعی، خود را بسته و اسیر نمی‌دید، بلکه در ارتباط با شعر و بیان تخیلات و احساسات زنانه، خود را زیر فشار فرهنگ و اطرافیان حس می‌کرد. او این اسارت‌ها و فشارها را برنمی‌تافت و لاجرم تصمیم‌های سختی را باید اتخاذ می‌کرد، تا جایی که در زندگی شخصی خود، هنگامی که مجبور شد میان شعر و همسرش و حتی رضایت پدرش

یکی را انتخاب کند، شعرش را برگزید. این گزینش، تنها به معنی شاعرانگی او نبود که در دفاتر شعری او خلاصه شود، بلکه به معنی رویکرد و توجه جدی وی به احساس و اندیشه‌ای بود که مهار زندگی او را در دست داشت و بی‌محابا او را در مسیر طغیان و عصیان پیش می‌برد. سرودن برای فروغ، نشانه‌ی حیات و مثل نفس کشیدن ضروری بود. او در پاسخ خبرنگاری که از او می‌پرسد چرا شعر می‌سراید، از این نیاز سخن می‌گوید: «من هنوز شخصاً نتوانستم بفهمم که چرا شعر می‌گوییم، فقط حس می‌کنم که احتیاج شدید و شوق وافر مرا به این راه می‌کشد و با همه‌ی درد و رنجی که از ابتدای کار نصیبم شده، باز هم قدرت این را ندارم که یکباره پیوند خود را با هر چه نام شعر و هنر دارد، بگسلم و زندگی آرام و پر سعادت را داشته باشم» (جلالی، ۱۳۷۲: ۷۰۳).

همان طور که پیش از بیان شد، در شعر اسیر، با استعاره‌ای مواجهیم. شاید مفهوم مورد نظر فروغ از اسارت، دور بودن و نرسیدن به آن مطلوب آسمانی است؛ اما به راستی این مطلوب آسمانی چیست و مردان او را از چه کسی یا چه چیزی دور می‌دارند.

تو را می‌خواهم و دانم که هرگز به کام دل در آغوشت نگیرم  
تویی آن آسمان صاف و روشن من این کنج قفس مرغی اسیرم (۲۶)  
فروغ در شعر عصیان به‌وضوح مطلوب خود را که باز در آسمان است، معرفی می‌کند:  
بیا بگشای در تا پر گشایم به‌سوی آسمان روشن شعر  
اگر بگذاریم پرواز کردن گلی خواهیم شدن در گلشن شعر

در جهان فروغ، سرودن، میوه ممنوعه است که زنان را از بهشت گفتمانی مردان بیرون می‌اندازد. این مطلوب آسمانی فروغ که پنجره، تنفسی برای قفس تنگ اوست، از نگاه مردان، شعر هنجارشکنانه‌ای است که ننگ دنیا و آخرت را به دنبال دارد. فروغ می‌گوید که بهشتی که او در شبانگاهان از خیال و شعر به کمک ماه و آسمان و نسیم در قلب خود می‌سازد، کمتر از بهشت موعود نیست. او در بهشتی که در شعر خود تجربه می‌کند، از قید و بند گفتمان موجود رها می‌شود و بدون نظارت زندانبان، جهان دیگری را تجربه می‌کند.

در شعر عصیان، فروغ از زندانبان می‌خواهد که در قفس را باز کند تا او بتواند به آسمان شعر پرواز کند. مردی که شعرش را ننگ می‌داند، خودخواه می‌خواند و می‌گوید، بدنم مال تو و دلم از آن تو؛ اما بگذار شعر بگوییم:

به لب‌هایم مزین مهر خموشی که من باید بگویم راز خود را  
به گوش مردم عالم رسانم طنین آتشین آواز خود را

فروغ، جهنمی را که در آن شعر و کتاب و سکوت است، بر بهشت گفتمانی مطلوب مردان ترجیح می‌دهد و می‌گوید که در قلبش بهشتی جاودانه دارد.

مخالفت شاپور و پدر فروغ با شاعری او به ویژه بعد از انتشار اشعار هنجارشکنانه وی آغاز شد. با مراجعه به زندگینامه فروغ می‌توان این مخالفت را ملاحظه نمود. چاپ شعر بدون تاریخ گناه در مجله روشنفکر با انتقادهای شدید از جانب اخلاق‌گرایان و پدر و همسر فروغ روبرو شد. این شعر هر چند در دفتر دوم اشعار فروغ یعنی دیوار به چاپ رسید، اما پیش از چاپ اسیر سروده شده بود و به خاطر همسر و پدرش آن را در مجموعه اسیر منتشر نکرد (ر. ک کراچی، ۱۳۸۳: ۸ و ۱۳). پدرش می‌گوید: «فروغ وقتی شروع به شعر گفتن کرد، تشویقش کردم، اما وقتی شعر گفتن او باعث بلندشدن جاروجنجال در اطرافش شد و داشت زندگی خانوادگی‌اش را مختل می‌کرد، ناراحت شده بودم ...» (به نقل از مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۹۳: ۴۸).

سرودن برای فروغ، یک تفنن نبود که بتواند تفننی دیگر را جایگزین آن کند، سرودن، نشان حیات و زندگی او بود. او در نامه‌ای خطاب به پدرش می‌گوید: «شعر، خدای من است؛ یعنی من تا این حد شعر را دوست دارم.» (به نقل از عابدی، ۱۳۷۷: ۲۲). در ادامه می‌گوید: «خوشبختی من ... لباس خوب، زندگی خوب یا غذای خوب نیست. من وقتی خوشبخت هستم که روح راضی است و شعر روح مرا راضی می‌کند.» (همان). او با این توضیحات درصدد آن است که به پدرش که با سرودن او مخالف است، ثابت کند که او را خیلی دوست دارد، اما ناگزیر است که در این مورد با او مخالفت کند.

این اعتراضات و مخالفت‌ها آن قدر جدی بود که زمینه از هم پاشیدن خانواده فروغ و جدایی او از شاپور را فراهم آورد، که هر چند به قول خودش، این شعر، غیر رنجش یارش چیزی به او نداد (۷۸). جالب این که فروغ بارها و بارها در اشعارش سعی می‌کند با همین شعر، دل شاپور را به دست بیاورد و او را بازگرداند.

در شعر بازگشت، فروغ در دو راهی انتخاب ایستاده است. از سویی می‌خواهد که وی بپذیرد سرودن انتخاب ناگزیر او بوده؛ چرا که نمی‌تواند تن زند و خامش کند، و از

سویی دیگر، سرودنش همسرش را آزرده و از این که دام و فریب مردمان بیرون از قفس را تجربه کرده، پشیمان است، و از این زندانبانی که او را ترک گفته می‌خواهد که بازگردد و دست و پایش را ببندد، چرا که پشت قفس را به فتنه و فریب و پیامدهای هوس‌بازی، ترجیح می‌دهد (۷۹).

این بازگشت، شدنی نبود. واکنش فروغ در مقابل جنجالی که در مقابل او و اشعار بی‌پرده او به راه افتاد این بود که مردان قرن‌هاست تجربه‌های عاشقانه خود را بی‌پرده بیان می‌کنند و هیچ اعتراضی نبوده و اخلاق و عفت سقوط نکرده است. او که این اعتراضات را نه به خاطر موضوع اشعارش بلکه به خاطر دیدگاه‌های زنانه‌اش می‌دید، گفت: «شعر، زبان دل است و من زن هستم و دل من و احساسات دل من با احساساتی که در یک مرد وجود دارد، بسیار فرق دارد، و اگر من بخواهم از زبان مردی صحبت کنم، مسلماً از خودم صحبت نکرده‌ام» (به نقل از هیلمن، ۱۳۹۴: ۷۴).

اکنون دوباره به شعر اسیر برمی‌گردیم تا ببینیم با توجه به تعبیری که از زندانبان (مرد) و مطلوب آسمانی فروغ (شعر) داشتیم، آن کودکی که نمی‌خواهد فروغ از او جدا شود، کیست؟ کودکی که در بیرون زندان و پشت میله‌هاست، اما وابسته به فروغ است و اگر روزی فروغ بخواهد زمین را به مقصد آسمان شعر ترک کند، شاکی می‌شود. کودکی که فروغ ترجیح می‌دهد در زندان باشد، اما از او دور نشود، کیست؟ در شعر شراب و خون که باز در همین دفتر و در نتیجه تقریباً در همان حال و هوا سروده شده، دوباره از کودکی که نیازمند مهر و محبت است، سخن می‌گوید؛ اما در این شعر تصریح می‌کند که این کودک، دل اوست که هنگام خاموشی لبان فروغ شاکی می‌شود:

بر لبانم مهر خاموشی زدم    با کلیدی آشنا بازش کنید  
کودکِ دل رنجۀ دست جفاست    با سرانگشتش جفا نازش کنید (۵۳)

فروغ در اشعار متعدد، دلش را موجودی جدای از خود تصور می‌کند. کودکی که در میانه دو گفتمان، در میانه آسمان و زندان، میانه سنت و تجدد، میانه عفت و شهوت، میانه جان و جسم نشسته و به راحتی تن به یکی از آن دو نمی‌سپارد. نه به تنگنای زندان خود را می‌سپارد و نه یکسره آسمانی می‌شود. نه به افشای راز خود تن می‌دهد و نه به خاموشی رضایت می‌دهد. دل فروغ چون کودکی است که بی‌اعتنا به فرهنگ و

آداب و رسوم و قواعد مردمان، خواسته‌های خود را دارد. فروغ نمی‌تواند از این دل جدا شود و هر جا می‌رود او را با خود می‌برد، هر چند آلوده و کثیف و مطرود اجتماع باشد. فروغ گاهی از عصیان و سرکش و ناآرامی او می‌نالد، اما باز نمی‌تواند او را به خاطر مردمی که سرزنش می‌کنند، نبیند و نشنود. در شعر وداع، سرانجام به مردم شهر می‌گوید که مجبور است دلش را از آنها دور کند. می‌خواهد از شهرشان برود و قول می‌دهد که دلش را از لکه‌ عشق و هوس‌ها پاک کند و سپس به گور بسپارد تا دیگر از او وصال نخواهد (۳۷). این توبه‌نامه‌های فروغ، تکرار می‌شود، اما به دنبال آن، دوباره عصیان و سرکشی است که او را دوباره فروغ می‌سازد. به عبارت دیگر، فروغ دل خود را که در میانه نشسته، هیچ‌گاه ترک نمی‌کند.

اشعار فروغ، احساسات و هیجانات و جهان پر شر و شور یک زن را به تخیلات شاعرانه و سرودن و خلق کردن پیوند می‌زند، و از آنجا که در گفتمان غالب، قرار بر پوشیده بودن و در نهان ماندن زن است، سرودن او نیز بی‌معنا و خطا و هنجارشکنانه است. بی‌شک چنان که بیان شد، هنجارشکنی‌های فروغ در جامعه آن روز و حتی امروز ما مورد نقد است و فروغ همچنان به عنوان زنی بی‌پروا و عاصی دیده می‌شود؛ اما همچنان این پرسش در ذهن پژوهشگر امروز بی‌پاسخ مانده که چرا جامعه ما در طول تاریخ ادبیات تا امروز، اشعار عاشقانه و هنجارشکنانه مردان را متمایز از شخصیت اجتماعی و فردی آنها می‌بیند و قضاوت می‌کند و آن همه کلمات و ابیات و روایات بی‌پروا مانع از آن نشده‌اند که ما شاعران و راویان مرد را حکیم و عارف و متشرع ندانیم، اما در مورد زنان، هیچ‌گاه چنین فضایی مهیا نبوده است. شاید بهتر آن باشد که زنان را نیز در فضای شعری و گستره ادبی، در بیان احساسات و دل سروده‌ها آزاد بگذاریم تا رد پای تخیلات و احساسات زنانه نیز در دل تاریخ ماندگار شود، و این‌گونه نباشد که پژوهشگران حوزه تاریخ ادبیات با چراغ در پی یافتن ابیاتی از شاعران زن در قرون گذشته جستجو کنند و طرف چندان نبینند. نوشته خود را با سخنی از شجاع‌الدین شفا در مقدمه نخستین دفتر شعری فروغ، یعنی اسیر که در سال ۱۳۳۱ منتشر شد، به پایان می‌برم. آرزویی که شفا درباره آینده فروغ و شعرش دارد، کاملاً بیانگر فضایی است که آن سال‌ها وجود داشت و داوری‌هایی که مبتنی بر شعر او، درباره شخصیتش صورت می‌گرفت: «اگر

واقعاً لازم است در اطراف کار یک هنرمند قضاوت شود، باید این قضاوت فقط دربارهٔ هنر او صورت گیرد. به طور کلی از لحاظ قدرت احساس و دوری از تصنع و صداقت در بیان عواطف و هم چنین از نظر دینامیسم درونی، شعر خانم فرخزاد واقعاً با ارزش و جالب است و یقین دارم که شاعرهٔ جوان ما خواهد توانست در آینده در این مکتب خود، آثاری بهتر و عمیق‌تر پدید آورد. یقین دارم اگر گرفتاری زندگی بگذارد و محیط پر تشویش و آشفتهٔ ما روح پر حرارت این شاعرهٔ تازه نفس را که صاحب قریحه و استعداد خداداد فراوانی است، در هم نشکند، آیندهٔ خانم فرخزاد را یکی از شخصیت‌های جالب ادب امروز ما خواهد شمرد. منتهی امیدوارم این پیشرفت برای او خیلی گران تمام نشود؛ زیرا عده‌ای از هنرمندان، موفقیت خود را در عالم هنر به قیمت خوشبختی خویش خریداری می‌کنند.» (به نقل از عابدی، ۱۶: ۱۳۷۷-۱۷).

### منابع

- ترقی، گلی (۱۳۸۶). بزرگ بانوی هستی (اسطوره، نماد، صور ازلی) با مروری بر اشعار فروغ فرخزاد. تهران: نیلوفر.
- جلالی، بهروز (۱۳۷۲). جاودانه زیستن، در اوج مردن. تهران: انتشارات مروارید.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). نگاهی به فروغ. تهران: انتشارات مروارید.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷). تنها تر از یک برگ. زندگی و شعر فروغ فرخزاد. تهران: جامی.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۳۳). نامهٔ فروغ به امید ایران. دورهٔ چهارم. ش ۳۳.
- فروغ فرخزاد (۱۳۶۸). مجموعهٔ کامل اشعار. آلمان غربی: انتشارات نوید.
- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۹۴). تاریخ شعر زنان از آغاز تا سدهٔ هشتم هجری قمری (ج ۱). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۸۳). فروغ فرخزاد. شیراز: انتشارات داستان سرا.
- مشرف آزاد تهرانی (۱۳۹۳). پریشادخت شعر. تهران: نشر ثالث.
- هیلمن، مایکل (۱۳۹۴). زنی تنها: فروغ فرخزاد و شعرش. ترجمهٔ تینا حمیدی. تهران: نشر هنوز.